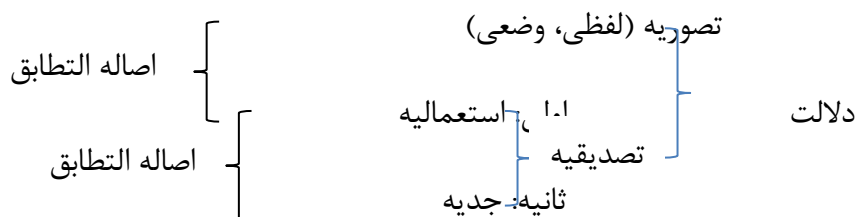


## ۶. احترازیت قیود و قرینه حکمت

**قاعده احترازیه القیود:** کل ما یقوله المتکلم یریده جداً و حقیقتاً

**قاعده حکمت:** ما لا یقوله المتکلم لا یریده

**مثال:** اکرم الفقیر العادل **منی:** مولا چنین جمله‌ای گفته است. کبری: کل ما یقول المتکلم یریده جداً **نتیجه:** قید العداله یریده جداً و حقیقتاً



**دلاله تصویری:** آنچه از خود لفظ فهمیده می‌شود [بدون در نظر گرفتن حال متکلم]

**دلاله تصدیقی:** آنچه که علاوه بر خود لفظ به حال متکلم هم نظر دارد.

**دلاله استعمالیه:** یعنی متکلم از استعمال این لفظ قصد کرده است که معنا در ذهن مخاطب بیاید.

**دلاله جدیده:** یعنی این معنایی که متکلم می‌خواسته در ذهن مخاطب بیاید جداً این را اراده هم کرده بوده.

در اینجا دو اصاله التطابق وجود دارد:

**الف)** تطابق میان دلاله تصویری و دلاله تصدیقی اولی: اصل این است که وقتی متکلم کلامی را می‌گوید همان معنای تصویری آن را می‌خواسته در ذهن مخاطب ایجاد کند.

**ب)** تطابق میان دلاله تصدیقیه اولی و ثانیه: اصل این است که متکلم کلامی را که می‌گوید همچنان که می‌خواهد این معنا در ذهن مخاطب ایجاد شود همان معنا را، اراده جدی هم کرده [الا ما خرج بالدلیل]

در بحث مفاهیم می‌گوییم: **(پاورقی: انتهای تعریف مفهوم قبل از ضابطه المفهوم)** وقتی می‌گوییم جمله شرطیه دارای مفهوم است یعنی الانتفاء عند الانتفاء، یعنی اگر شرط منتفی شد جزء هم منتفی می‌شود، و گفتیم مراد از منتفی شدن حکم و جزء این است که کلی حکم و سنخ حکم منتفی می‌شود، نه شخص حکم [توضیح: مثلاً یک بار گفته می‌شود اکرم زیداً ان جائک، یک بار گفته می‌شود اکرم زیداً اگر جهاد شرکت کرد، و بار دیگر گفته می‌شود اکرم زیداً اگر صدقه داد؛ اینکه می‌گوییم جمله شرطیه دارای مفهوم است، آنجاست که اگر شرط نیامد سنخ حکم و کلی حکم از بین برود، نه در مانند این مثال که چند مورد جایگزین برای اکرام زید وجود دارد و کلی حکم اکرام از بین نمی‌رود، زیرا در این صورت دیگر

جمله شرطیه مفهوم ندارد، چون الانتفاء عندالانتفاء نیست؛ یعنی از انتفاء شرط نمی‌توان منتفی شدن جزاء را برداشت کرد چون ممکن است به دلیل دیگر حکم اکرام بیاید.

**سؤال:** در قاعده احترازیه القيود مراد از الانتفاء عند الانتفاء چیست؟

**جواب:** اینجا بر خلاف مفاهیم (پاورقی: در مفاهیم باید طبیعت حکم و سنخ حکم از بین میرفت) مراد، شخص حکم و همین مورد خاص است نه سنخ حکم و کلی حکم.

**\*اما قرینه حکمت:** ما لا يقوله المتكلم لا يريده

**مثال:** اكرم الفقير در — اینجا شك می‌کنیم مراد فقیر عادل بوده یا خیر؟

دلالت تصویریه اختصاص به اطلاق و تقييد ندارد، دلالت تصدیقيه اولی هم بر اساس اصله التتابق مطابق دلالت تصویریه است.

از قرینه حکمت استفاده می‌کنیم، که چون متکلم قیدی نگفته پس اراده هم نکرده است، پس قید اضافی در نظر نمی‌گیریم. [قرینه حکمت شرایطی دارد که بعداً می‌گوییم مثل اینکه باید متکلم در مقام بیان باشد]

ظهور در احترازیه القيود، حالت ایجابی است در مقدمات حکمت حالت سلبی است.

**قوی تر بودن قاعده احترازیه القيود نسبت به اطلاق [قرینه حکمت]:**

**قاعده احترازیه القيود: كل ما يقوله المتكلم يريده جداً و حقيقةً**

**قاعده حکمت:** ما لا يقوله المتكلم لا يريده

قوی تر بودن احترازیه القيود نسبت به اطلاق، یعنی هر آنچه که می‌گوییم، قوی تر از آن چیزی است که نمی‌گوییم، پس اگر جایی این دو با هم تعارض کند، باید به نفع آنکه قید دارد دست از ظهور مطلق برداریم، چون آنجا که قید هست ظهورش قوی تر است.

**\*مقدمات حکمت:** حقیقت اطلاق در دو امر خلاصه می‌شود.

**صغری:** تمام آنچه به عنوان موضوع برای حکم ذکر شده است مدلول لفظی کلام است و قیدی برای آن نیامده است.

**کبری:** ما لا يقوله لا يريده

**نتیجه:** پس این کلام متکلم مطلق است و هیچ قیدی ندارد.

شکی نیست که اگر قرینه متصله‌ای در کلام بیاید طبیعتاً صغرای ما از بین می‌رود، و دیگر کلام مطلق نیست، بلکه مقید می‌شود.

اما بحثی که نیاز به بررسی دارد در دو مورد است: الف) در قرینه منفصله ب) قدر متیقن در مقام مخاطب

### الف) در قرینه منفصله:

**سؤال:** اینکه می‌گویید [اما لا یقوله لا یریده] مراد از ذکر قید، فقط در قرینه متصله است یا شامل قرینه منفصله هم می‌شود؟ به بیان دیگر اگر قرینه منفصله بود آیا کلام مقید می‌شود یا به اطلاق خود باقی می‌ماند و قرینه منفصله ضرری به اطلاق کلام نمی‌زند؟

**جواب:** آنچه که عرفاً فهمیده می‌شود، این است که اگر قرینه متصله بود مقید می‌شود، ولی اگر قرینه منفصله بود اطلاق کلام از بین نمی‌رود.

### ب) قدر متیقن در مقام مخاطب:

**سؤال:** اگر قدر متیقنی در کلام بود، آیا این قدر متیقن مانع اطلاق کلام می‌شود یا نه؟ به بیان دیگر یعنی آیا قدر متیقن، اطلاق کلام را تقیید می‌زند یا نه؟ ابتدا مقدمه ای می‌گوییم تا محل بحث دقیقاً مشخص شود، سپس به بیان پاسخ صحیح می‌پردازیم.

**مقدمه:** وقتی کلام مطلق از مولی صادر می‌شود سه حالت دارد:

۱. افراد مختلف این مطلق با هم برابری دارند، یعنی به همان نسبتی که زید انسان است بکر هم انسان است، و حکم ممکن است بر هر کدام بار شود یا بر هر دو بار شود، و قدر متیقنی نه داخل کلام و نه از قرائن خارجی نداریم (فلش) در اینجا قرینه حکمت تمام است و می‌توان اطلاق‌گیری کرد.

۲. بعضی از افراد مطلق اولویتی نسبت به افراد دیگر دارند (که حکمی بر آنها بار شود)، منتهی قرینه‌ای که دلالت بر اولویت می‌کند قرینه خارجی است یعنی از خارج کلام این اولویت فهمیده می‌شود در اینجا هم، قرینه حکمت تمام است و می‌توان اطلاق‌گیری کرد چون خود کلام متکلم مطلق آمده است.

۳. بعضی از افراد مطلق، اولویتی نسبت به افراد دیگر دارند، و قرینه‌ای که دلالت بر اولویت می‌کند قرینه‌ای است که داخل کلام است، بلکه اصلاً سؤال شخص است، منتهی مولی یا متکلم مطلق جواب داده است. مثل جانی که شخصی می‌پرسد آیا فقیر عادل را اکرام کنیم و مولی فقط جواب می‌دهد [اکرم الفقیر] که این صورت را می‌گویند [قدر متیقن در مقام مخاطب] و محل بحث ما همین جاست.

### جواب:

**صاحب کفایه:** قدر متیقن در مقام مخاطب مانع اطلاق کلام مولی می‌شود؛ یعنی نمی‌توان گفت: ما لا یقوله لا یریده؛ زیرا درست است که مولا فقط گفته اکرم الفقیر و قید عادل بودن را نیاورده منتهی به خاطر کلام سوال کنند می‌توانیم بگوییم کلام مولا مقید شده و دیگر مطلق نیست، پس چون قدر متیقن در مقام مخاطب است مراد مولی اکرم الفقیر العادل بوده است.

**شهید صدر:** قدر متیقن در مقام مخاطب مانع اطلاق کلام مولا نمی‌شود؛ یعنی با وجود قدر متیقن در مقام مخاطب باز هم می‌توان گفت: مالا یقوله لایریده

زیرا وظیفه مولی بیان حکم است، یعنی مولی با بیان خود در مقام جعل و بیان تمام حکمش است، اگر مراد مولا اکرام فقیر عادل می‌بود، لازم بود این قید را ذکر کند، چون در مقام بیان تمام موضوع بوده است؛ و با این حال که در این جایگاه بوده قیدی برای کلامش نیاورده و کلام را مطلق، بیان کرده است.

درست است که فقیر عادل قدر متیقن کلام مولی است، اما به این معنا نیست که قید عدالت در موضوع اخذ شده و کلام مولی را مقید کند به فقیر عادل، و اقتضای قرینه حکمت [ظهور کلام در اطلاق] این است که قید عدالت داخل مطلق نشده هر چند قدر متیقن اطلاق را می‌رساند.

### **نتیجه کلی بحث:**

قرینه حکمت (ظهور کلام در اطلاق) متوقف بر نبودن قید منفصل، و همچنین متوقف بر نبودن قدر متیقن در کلام نیست؛ یعنی حتی اگر قید منفصل یا قدر متیقن در کلام بود، باز این دو ضرری به اطلاق کلام نمی‌زند، و فقط در صورت وجود قرینه متصله، اطلاق، تقیید می‌خورد و مقید می‌شود.

## تنبیہات اطلاق

**تنبیہ اول:** دانستیم کہ اساس اطلاق، ظهور حالی سیاقی است؛ حال میگوییم این ظهور دلالتش تصدیقی است نه تصویری و وضعی.

زیرا قرینه حکمتی که دلالت بر اطلاق می کند نظر به مدلول تصدیقی دارد نه مدلول تصویری، اما اگر گفته شود دلالت بر اطلاق جنبه وضعی و تصویری دارد، در این صورت خود اطلاق، قید می شود برای موضوع له اسم جنس، که ما این را قبول نداریم.

**تنبیہ دوم:** درباره دلالت قرینه حکمت نسبت به اطلاق شمولی و بدلی دو پرسش مطرح است که شهید صدر فقط به سؤال اول پاسخ می دهند.

**اطلاق شمولی [استغراقی]:** یعنی موضوع اطلاق، همه افراد را دربر می گیرد و شامل تمام افراد می شود؛ مانند اینکه مولا بگوید: بر شما واجب است که روزه بگیرید (انجام این حکم بر همه مکلفین واجب است)

**اطلاق بدلی:** در اطلاق بدلی درست است که موضوع شامل همه افراد می شود، ولی اگر یکی از افراد آمد از بقیه ساقط می شود؛ مثل اینکه مولا میگوید بر شما واجب است که این میت را دفن کنید ( دفن این میت بر همه واجب می شود ولی اگر یک نفر انجام داد از بقیه مکلفین ساقط میشود )

**نکته:** در مثال اکرم العالم (پاورقی: این مثال به لحاظ متعلق، بدلی است؛ و به لحاظ موضوع، شمولی است) حکم: ◀  
وجوب متعلق حکم: اکرام      موضوع حکم: عالم

وقتی ما از اطلاق صحبت می کنیم این اطلاق هم شامل موضوع حکم (تمام علماء) می شود، هم شامل متعلق حکم (همه نوع اکرامی)، و مرحوم خوئی اینجا بحث را روی متعلق حکم برده اند.

**سؤال اول:** چگونه قرینه حکمت یک زمان اطلاق شمولی را افاده می کند و یک زمان اطلاق بدلی را، در حالی که قرینه حکمت در هر صورت تکیه اش بر ظهور حالی سیاقی است؟

**سؤال دوم:** قبول کردیم که قرینه حکمت گاهی افاده اطلاق شمولی می کند، گاهی افاده اطلاق بدلی، ولی عملاً چطور فرق بگذاریم و چگونه تمییز قائل بشویم میان موارد دلالت قرینه حکمت بر اطلاق شمولی و اطلاق بدلی؛ یعنی چه ضابطه ای هست که بفهمیم در این کلام این اطلاق شمولی است یا بدلی؟

**جواب سؤال اول** به چند وجه: ۱. مرحوم خوئی      ۲. محقق عراقی      ۳. محقق اصفهانی

**مرحوم خوئی:** قرینه حکمت دلالت بر هیچ یک از شمولی و بدلی ندارد و اگر بخواهد بر هر کدام از شمولی یا بدلی دلالت کند نیازمند قرینه است، و قرینه هم یعنی جائی که شمولی ممکن نبود بدلی است، و جائی که بدلی ممکن نبود شمولی است.

**جواب شهید صدر به مرحوم خوئی:** مواردی هست که، هم اطلاق بدلی در آن ممکن است، هم اطلاق شمولی، مانند جائی که مولی می گوید: اکرم العالم پس باید یک ملاک برای تعیین شمولی و بدلی بگوییم نه اینکه بگوییم اگر شمولی ممکن نبود بدلی، و اگر بدلی ممکن نبود شمولی.

**محقق عراقی:** قرینه حکمت اولاً و بالذات افاده بدلیت می کند و برای شمولیت دلیل خاص و قرینه می خواهد.

**صغری:** قرینه حکمت ثابت می کند که موضوع حکم، خود طبیعت است بدون هیچ قیدی.

**کبری:** طبیعت بدون قید شامل قلیل و کثیر و واحد و متعدد می شود.

**نتیجه:** پس اصل در قرینه حکمت بدلیت است چون با آمدن یک فرد، طبیعت حاصل می شود.

**\*محقق اصفهانی:** قرینه حکمت اولاً و بالذات افاده شمولیت می کند، و برای بدلیت دلیل خاص و قرینه می خواهد؛ مولی که می گوید اکرم العالم مرادش صورت ذهنیه که نیست؛ بلکه مرادش مصادیق خارجی است و در خارج، کلام مولی تک تک افراد را شامل می شود پس اصل، در قرینه حکمت اطلاق شمولی است و برای اطلاق بدلی نیازمند قرینه ایم.

**جواب هر دو بزرگوار:** محقق عراقی و محقق اصفهانی اطلاق شمولی و اطلاق بدلی را، وضعی لفظی گرفته اند و این اشتباه است.

**\*شهید صدر: (پاورقی: در بحث خارجشان، در حلقات نیامده)** مقتضای قاعده اولیه این است که اطلاق موضوع (عالم) شمولی باشد، و اطلاق محمول و متعلق حکم (اکرام) بدلی باشد، و این ظهور عرفی است؛ و البته گاهی این قاعده اولیه استثناء می خورد، در جائی که قرینه بر خلافش داشته باشیم مثلاً ما تنوین تنکیر یا تنوین وحدت داشته باشیم که این تنوین نشان می دهد مراد مولی یک فرد است.

**تنبيه سوم:** وقتی مولی می گوید: صلّ، بدلیت فهمیده می شود، یعنی: اگر یک نماز بخوانیم امر مولی امتثال می شود و لازم نیست دائماً مشغول نماز باشیم؛ اما در لا تکذب شمولی است، یعنی: باید از همه افراد آن اجتناب کرد، نه اینکه فقط یک بار دروغ نگوییم کافی باشد.

**سؤال:** چه فرقی است میان امر و نهی، که در امر، اطلاق بدلی است، اما در نهی اطلاق شمولی است؛ به بیان دیگر چرا متعلق امر اطلاق بدلی دارد، اما متعلق نهی اطلاق شمولی دارد؟

**جواب:** الطبیعه یوجد بوجود فرد واحد و تنعدم بجمیع الافراد در امر وقتی ما فقط یک طبیعت را بیاوریم آن طبیعت محقق شده، اما در نهی باید از همه افراد آن خودداری کنیم تا طبیعت از بین برود، و حتی اگر فقط یک طبیعت از نهی را انجام بدهیم امتثال کلام مولی را نکرده ایم، مثلاً در لا تکذب اگر مکلف دو بار دروغ بگوید ۲ گناه کرده و مستحق ۲ عقاب

است، اما در امر صلّ اگر مکلف نماز را ترک کند ۱ عصیان کرده؛  
پس متعلق نهی شمولی و متعلق امر بدلی است.

این فرق بین وجوب و حرمت [در مقام امثال] به خاطر اختلاف در دلالت لفظ و اطلاق نیست، بلکه امر عقلی است؛ یعنی عقل میگوید که طبیعت، با فرد واحد موجود می‌شود، و از بین نمی‌رود، مگر با از بین رفتن جمیع افراد.

**تنبیه چهارم:** آنجا که مولى می‌گوید [اکرم العالم] و ما از موضوع حکم (عالم)، اطلاق شمولی استفاده می‌کنیم، آیا مولى هم، زمان جعل حکم تکثر حکم و تکثر موضوع حکم را لحاظ کرده یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا مولى زمان جعل حکم همه علماء را لحاظ کرده یا خیر؟

**جواب:** خیر، مولى هنگام جعل حکم، طبیعی عالم را لحاظ کرده نه افراد عالم را، یعنی هنگام جعل، مولى یک موضوع حقیقی واحد و یک حکم واحد فعلی را فرض کرده، ولی این تکثر در افراد عالم در مرحله مجعول [فعلیت جعل] می‌باشد، و می‌دانیم که فعلیت مجعول، تابع افرادش در خارج است؛ یعنی به تعداد افراد عالم، وجوب اکرام لازم است. پس این تعدد حکم و کثرت موضوع را از قرینه حکمت می‌فهمیم، و از شئون مدلول کلام مولى نیست، بلکه از شئون عالم مجعول است [بخلاف عموم که تعدد و کثرت را از کلام مولا می‌فهمیم].

از آنجایی که جزوه در حال ویرایش هست، لطفا ایرادات احتمالی را حتما اطلاع بدید

۰۹۱۲۷۵۸۸۶۲۴ @abdorrezai۱۲۸ کانال حلقه ثالثه ۳ halqheh